

چکیده:

تاریخ کشور ایران شاهد رخداد‌های سیاسی، اجتماعی متعددی بوده است که در مقاطع مختلف به وقوع پیوسته و حیات اجتماعی آن را بشدت تحت تأثیر قرار داده است. یکی از این رخداد‌های بسیار مهم که به تاریخ معاصر ایران مربوط می‌شود وقوع "نهضت ملی شدن صنعت نفت" است.

در این نوشتار تلاش شده است زمینه‌ها و ریشه‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی پیدایش نهضت ملی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. از جمله بسترها و زمینه‌ها، آزادی نسبی سیاسی داخلی و فرصت‌ها و امکانات فراهم شده بین‌المللی در سایه دگردیسی ناشی از جنگ بین‌الملل دوم است که بدان استناد شده است. نویسنده به علل ناکامی نهضت که از پشتوانه مردمی برخوردار بود و اثرات الهام‌بخش و مثبت منطقه‌ای و حتی جهانی داشت اشاره می‌کند. نارسایی در سیاست خارجی کشور، فقدان وحدت نظر و اشتراک مساعی در میان نخبگان سیاسی، اعمال نفوذ بیگانگان به عنوان برخی علل و عوامل داخلی و خارجی نافرجامی و عقیم ماندن نهضت ملی شدن صنعت نفت مطرح شده است.

زمینه‌های پیدایش و شکل‌گیری نهضت

مردم ایران در طول حیات تاریخی خود، با اینکه صاحب تمدن ویژه مبتنی بر جوهر فرهنگی پویا و آفریننده بودند و در توسعه تمدن بشری نیز جایگاه خاص داشتند، بارها با حوادث تلخ مواجه شدند، ولی هربار علی‌رغم تحمل شداید و مشکلات هویت تاریخی و فرهنگی خود را باز یافتند. نکته درخور توجه آنکه رویدادهای فاجعه بار تاریخی که این کشور در قرون وسطی با آن مواجه شد، از سوی جوامعی تحمیل می‌شد که خاستگاه بدوی - بادیه نشینی، یا ساختار عشیره‌ای - برده‌داری داشتند و به همین سبب حیات فرهنگی و والای کشور را به درجات متفاوت هر بار دچار خسران و زیان‌های جبران ناپذیر می‌کردند. ولی از آنجا که جوهره فرهنگ چند بعدی ایرانی بر اصول و ارزش‌های همزیستی، سازگاری اجتماعی و تساهل نژادی و زبانی بنا شده بود و با آئین بردگی و برده‌داری اقوام فاتح سازگاری نداشت، هر بار پس از تحمل ضربه‌های شدید روحی وارده و دمسازی با ارزش‌های چالش‌گران، موفق شدند بتدریج فاتحان را با ارزش‌های فرهنگی و الفت ساز خود فرهیخته کرده، به گفته ارنست رنان با ایرانیزه کردن آنها سبب تلطیف و شکوفائی تمدن شوند. برای نمونه مردم ایران که با فاجعه تاریخی حمله مغول روبرو شدند، خشونت و ویرانگری سهم‌گینی را به جان خریدند؛ توانستند تا حدودی مهاجمان را با مدنیت، فرهنگ تولید، آفرینندگی و آبادانی آشنا سازند. لیک در گذر همین تعاملات، خواه ناخواه خود نیز به برخی خصوصیات این اقوام مبتلاء شدند.

همین امر سبب گردید وقتی در آغاز قرن نوزدهم جامعه ایران در معرض چالش قدرت‌های غربی متصف به منطق برتر قرار گرفت، به علت ضعف وجدان ملی،

عدم وحدت میان نخبگان حاکم، فساد حاکم بر آنها و فراتر از همه، عدم درک صحیح از ماهیت قدرت‌های مورد بحث، نتواند آن چنانکه باید و شاید پاسخگوی تهدیدات جدید شود.

با آنکه تجارب ناشی از جنگ ده‌ساله اول ثابت کرد که تنها راه نجات کشور دستیابی به منطق و دانش علمی و فنی و به تبع آن تجدید نظر در ساختار امور نظامی و اداری کشور است، مع ذلک مساعی و تلاش‌های محدود عباس میرزا در انجام این مقصود به سبب عدم همکاری شاه و شاهزادگان نتوانست ره به جایی ببرد. و در نتیجه جامعه ایرانی مقهور قدرت‌های برتر و پذیرای تحمیلات ارضی، اقتصادی، سیاسی و حقوقی شد. تأسف‌بارتر آنکه قدرت‌های فائق با نفوذ در ساختار نظام داخلی و بهره‌گیری از نقاط ضعف درونی چون فساد، نفاق و تشتت میان نخبگان و خودکامگی شخص شاه، موفق شدند نوعی کنترل بر روند امور و تصمیم‌گیری‌های اساسی مربوط به آن اعمال نمایند. چنانکه وقتی بیست سال بعد دومین خیزش برای اصلاح امور مملکت به اهتمام میرزاتقی خان امیرکبیر آغاز گردید موفقیت‌های اولیه او در امور داخلی و خارجی دولت مستعجل بیش نبود، چه برنامه‌های اصلاحی او در نتیجه توطئه‌های داخلی که سرانجام به برکناری و نابودی وی انجامید، نافرجام ماند. نکته در خور توجه آنکه، در همین زمان ژاپن که مجبور به خروج از انزوای تاریخی شده بود و خود را در معرض چالش و تهدیدات قدرت‌های غربی می‌دید، با درک صحیح از ماهیت خطر بر آن شد هر چه سریع‌تر خود را به منطق و دانش علمی و فنی قدرت‌های چالشگر مجهز نماید و در پرتو همبستگی و وحدت نظر نخبگان میجی در مدت سی سال خود را به پایه

قدرت‌های برتر غربی برساند. ژاپن در اوایل قرن بیستم با شکست دادن روسیه، به‌عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ جهان شناخته شد.

ولی در همین دوران ایران در غفلت و بیخبری به سر می‌برد. فرزند شاه وقت، ظل‌السلطان با ارسال نامه‌هایی پی در پی از حکومت هند ملتمسانه درخواست زانوبند حمایت می‌کرد و رجال دیگر در طلب حمایت روس بودند. تلاش برخی از سردمداران نظام برای آگاه کردن شاه از تحولات دنیا از طریق اعزام او به سفرهای اروپا نیز ثمری در پی نداشت. در همین راستا مساعی اصلاح طلبانه جدیدی که به اهتمام میرزا حسین‌خان سپهسالار انجام گرفت، از آنجا که ارتباط با منافع اتباع یکی از دو قدرت رقیب داشت، به علت مخالفت قدرت دیگر و برخی واکنش‌های داخلی به ناکامی انجامید. بنابراین در این مقطع نه تنها اصلاحات اساسی انجام نگرفت بلکه با دادن امتیازات گوناگون به دو قدرت همسایه، نیمهٔ دوم قرن نوزدهم به عصر امتیازات معروف شد.

در شرایطی که مساعی خیراندیشان برای اصلاح مملکت به نافرجامی و ناکامی منتهی می‌شد، برای حفظ استقلال کشور و کاستن از بار تحمیلات دو قدرت همسایه شمالی و جنوبی تنها دو گزینه برای زمامداران وجود داشت: یکی اعمال دیپلماسی **Play - off** یعنی استفاده از رقابت بین دو قدرت خارجی و تشدید آن بود که به منظور ایجاد نوعی موازنهٔ بین آنها انجام می‌گرفت، اما نکتهٔ در خور تأسف آنکه موازنهٔ مزبور غالباً چیزی جز موازنهٔ مثبت و در واقع سیاست ترضیهٔ خاطر رقبا نبود. بدیهی است در صورتی که دو قدرت رقیب موفق به حل اختلاف فی‌مابین می‌شدند، این دیپلماسی کارآئی خود را از دست می‌داد. دیگری سیاست استفاده از قدرت سوم از طریق ذی‌نفع و ذی‌مدخل کردن قدرت سوم در تعاملات

سیاسی کشور بود. در این رابطه در نیمه اول قرن نوزدهم غالباً به فرانسه توجه می‌شد. البته این مقصود بعد از خروج هیئت فرانسوی به ریاست ژنرال گاردان هیچ‌وقت جامه عمل نپوشید. زیرا فرانسه پس از کنگره وین در جایگاهی قرار نداشت که با بریتانیا در خاور نزدیک به چالش برخیزد. مضافاً آنکه انقلاب‌های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸ این کشور را سخت درگیر مسائل داخلی خود کرده بود. در نیمه دوم قرن نوزدهم برخی از زمامداران وقت چون امیرکبیر و بعداً خود ناصرالدین شاه از طریق سفرای آمریکا در قسطنطنیه مساعی تازه جهت جلب حضور اقتصادی آمریکا در ایران به عمل آوردند که با پاسخ مثبت روبرو نشد. ناصرالدین شاه در مسافرت دوم خود به اروپا از بیسمارک صدراعظم آلمان خواست تا این کشور در ایران حضور فعال داشته باشد. ولی از آنجا که بیسمارک برای منزوی نگه‌داشتن فرانسه در اروپا همکاری روسیه را در اتحاد سه جانبه مورد نظر خود (اتریش، آلمان، روسیه) ضروری می‌دید و ورود فعال به صحنه سیاست ایران را موجب رنجش روس‌ها تلقی می‌کرد، حاضر به قبول پیشنهاد ناصرالدین شاه نشد، ولی در عوض موافقت کرد خط تجارتي دریایی بین هامبورگ و خلیج فارس برقرار شود؛ همچنین با فروش دو کشتی به ایران موافقت کرد. بعد از برکناری بیسمارک و اتخاذ سیاست هژمونی از سوی ویلهلم دوم، آلمان با ایجاد خط آهن برلین - بغداد - خلیج فارس شدیداً در خاور نزدیک فعال شد. همین امر موجبات نگرانی بریتانیا را فراهم آورد. دولت مزبور برای رفع این نگرانی در سال ۱۸۹۵ به دولت روسیه پیشنهاد تقسیم ایران به مناطق نفوذ را ارایه کرد که مورد قبول روسیه قرار نگرفت. از این تاریخ بریتانیا در صدد برآمد که با به کارگیری انواع اهرم‌های فشار روسیه را به قبول این پیشنهاد مجبور سازد.

شکست تاریخی روسیه از ژاپن؛ وقوع انقلاب ۱۹۰۵ برای استقرار نظام لیبرالیستی در این کشور و سرکوبی شدید انقلاب مزبور، روسیه را نسبت به بروز انقلاب‌های مشابه تأثیرگذار بر روسیه شدیداً حساس کرده بود. بنابراین وقوع انقلاب مشروطه، آن هم یک‌سال بعد از سرکوب انقلاب مشابهی در روسیه، آن هم با مشارکت برخی عناصر انقلابی قفقاز و حمایت قدرت رقیب، به هیچ وجه نمی‌توانست قابل تحمل باشد. بنابراین روسیه با توجه به شرایط پیش آمده از یک سو، و ضرورت دسته‌بندی نظامی جدید به اتفاق فرانسه و دیگران در اروپا، (در مقابل اتحاد سه جانبه آلمان، اتریش و ایتالیا) از سوی دیگر، با میان‌جیگری فرانسه بر آن شد که پیشنهاد قبلی بریتانیا ناظر به تقسیم ایران به مناطق نفوذ را بپذیرد. انگلستان که خواست عمومی مردم ایران بویژه اصلاح‌طلبان و نخبگان آگاه برای تغییر ساختار سیاسی کشور، بخصوص پایان دادن به نظام استبدادی را به عنوان روندی مسلط تشخیص داده بود، بر آن شد که ضمن حمایت اولیه از نظام مشروطه، از آن به‌عنوان اهرم فشاری برای متقاعد کردن روسیه استفاده کند. البته بریتانیا کاملاً واقف بود که توسعه مترقیانه مشروطیت و روند موفقیت آمیز آن در حکم جرقه‌ای خواهد بود برای مشتعل ساختن شبه قاره هند؛ لذا وقتی از طریق حمایت اولیه از مشروطیت به هدف مورد نظر رسید، بر آن شد که جریان منطقی و موفقیت آمیز مشروطیت را عقیم سازد. بخصوص که حصول این مقصود تأیید و حمایت روسیه را همراه داشت، گو اینکه این امر با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ عملاً تحقق پیدا کرده بود. در نتیجه دو دولت مورد بحث ضمن پذیرش چارچوب حقوقی - سیاسی مشروطه بر آن شدند به اشکال مختلف، از جمله ایجاد بحران‌های داخلی پی‌درپی چون استبداد صغیر، بحران بازگشت محمدعلی شاه، تحمیل دوران فترت و

غیره تحقق واقعی اصول مشروطیت را به نا فرجامی بکشاند و بدین ترتیب هم مقصود مشترک را عملی سازند و هم مردم را از توجه به ماهیت مسئله تقسیم ایران و عواقب سیاسی آن منحرف کنند.

اما انقلاب مشروطه برخاسته از خواست‌ها و درخواست‌های جامعه ایران بود. نظام استبدادی به نحوی به خدمت استعمار کشیده شده بود که عملاً در ایفای رسالت محول برای حفظ و دفاع از منافع ملی به درماندگی دچار شده بود، چه با از دست دادن قسمت‌هایی از سرزمین تاریخی کشور، اعطای امتیازهای اقتصادی و مالی گوناگون، پذیرش بار سنگین قروض خارجی، فساد حاکم بر دستگاه اداری مملکت، همه و همه مشروعیت این نظام را مورد تردید قرار می‌داد. مضافاً آنکه تعاملات با دنیای غرب و آگاهی از راز و رمز موفقیت‌های آنها، بخصوص نقش مطبوعات داخلی و خارجی در شفاف کردن واقعیات خارجی و مفسد داخلی سبب بیداری نسبی افکار عمومی و ظهور اندیشمندان اصلاح طلب گردید. فراتر از همه شکست روسیه از یک کشور نوحاسته آسیائی، تصور ناشی از غفلت و بیخبری حکام را دو چندان نمایش می‌داد، در نتیجه زمینه برای وقوع جنبش مشروطه فراهم بود.

همانطور که گفته شد، گو اینکه دو دولت بر آن شدند تا جریان مشروطیت را مختل و تحقق آن را ناممکن سازند، ولی انقلاب مشروطیت مانند هر تحول اجتماعی - سیاسی دیگر، راه و روش خود را در پیش گرفت و بستری فرا راه نسل‌های آینده قرار داد تا در صورت بروز شرایط مساعد، اصول آن طبق ارزش‌ها و مقتضیات روز به منصبه عمل درآید.

در این رهگذر مردم ایران پس از پشت سر گذاشتن حوادثی چون اشغال نظامی دوران جنگ بین‌الملل اول و پیامدهای سیاسی بعد از آن، بویژه استقرار نظام دیکتاتوری بیست ساله با تمامی جنبه‌های مثبت و منفی آن، و فراتر از آن تجارب ناشی از اشغال دوران جنگ بین‌الملل دوم، از جمله آزادی‌های محدودی که متفقین در رابطه با فعالیت‌های مطبوعات، احزاب و انتخابات برای حفظ آرامش پشت جبهه مجاز دانسته بودند، بحران نفت و تصویب قانون منع اعطای امتیاز نفت به شرکت‌ها و دولت‌های خارجی در طول اشغال کشور، غائله آذربایجان و پیامدهای سیاسی آن بویژه موفقیت دیپلماسی قوام‌السلطنه، بالاخره کان‌لم یکن شناختن قرار داد قوام - سادچیکف از سوی مجلس و پیش‌بینی مسئولیت ویژه برای دولت جهت بازنگری قرار داد تمدیدی ۱۹۳۳ به منظور تأمین هر چه بیشتر حقوق حقه ملت ایران، همه و همه جامعه ایران را برای خیزش سیاسی جدید تحت لوای نهضت ملی نفت به حرکت در آورد. این رویداد که برخی از آن به‌عنوان رنساس سیاسی ملت ایران یاد کرده‌اند، اثرات سیاسی با اهمیت داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در پی داشت، زیرا: از لحاظ حقوقی مبارزه برای ملی کردن نفت به‌عنوان یکی از اولین نهضت‌های موفق بعد از جنگ بین‌الملل دوم ظاهر گردید. از جهت سیاسی ابهت قدرت استعماری امپراتوری بریتانیا مورد چالش و تحقیر جدی قرار گرفت و موجب تشجیع جنبش‌های مشابه شد.

از دیدگاه منطقه‌ای، خیزش مردم ایران محرک و الگویی برای نهضت‌های مردمی در دیگر کشورهای منطقه چون مصر واقع شد. رهبران این کشور چون نحاس پاشا و ناصر خود را دنباله رو راه مصدق، به گفته آنها "زعیم شرق" دانستند. از منظر بین‌الملل موضع‌گیری‌ها و موانعی که برخی از دولت‌های استعماری در قبال ملی

کردن صنعت نفت ایران به وجود آوردند، از جمله جلوگیری از فروش نفت و توقیف کشتی‌های نفتکش و غیره سبب گردید که مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۲ حق استفاده و بهره‌گیری از منابع طبیعی را به عنوان جزئی از "حاکمیت ملت‌ها" به رسمیت بشناسد و از کشورهای عضو درخواست کند که از هر گونه اقدام مستقیم یا غیر مستقیم که کشوری دیگر را از اعمال حاکمیت بر منابع طبیعی خود محروم می‌سازد، خودداری کنند. این جریان در سال ۱۹۵۸ به تشکیل کمیسیون مطالعه "حاکمیت دائمی" بر منابع طبیعی انجامید که نهایتاً با صدور قطعنامه‌های متعدد به کار خود پایان داد.

به‌علاوه دولت‌های عضو اوپک با سابقه تلخ ناشی از دسایس شرکت نفت ایران - انگلیس در ماجرای ملی شدن نفت ایران، مبنی بر سوء استفاده از طریق تحبیب و ارضای برخی کشورهای مولد و صادر کننده نفت منطقه، به منظور سرکوب کشور تولید کننده‌ای که برای احقاق حقوق حقه خود در مقام مقابله بر آمده است، بر آن شدند که در اساسنامه اوپک اصلی بگنجانند تا هر گاه یکی از کمپانی‌های نفتی مستقیم و یا غیرمستقیم در صدد فشار به یکی از کشورهای عضو برآمد، اعضای دیگر از قبول هر پیشنهادی که به منظور سرکوبی دولت طرف اختلاف به آنها می‌شود خودداری کنند، خواه این پیشنهاد به صورت افزایش صادرات باشد و خواه به صورت ترمیم و اصلاح قیمت‌ها.

بالاخره از دیدگاه داخلی در دوران زمامداری دکتر مصدق، ایران برای اولین بار سیاست موازنه منفی را در پیش گرفت و به همین جهت گذشته از ملی کردن صنعت نفت از تمديد قرار داد امتیاز شیلات نیز خودداری نمود. در این دوران همچنین سیاست اقتصاد بدون نفت به آزمون گذاشته شد.

علل ناکامی نهضت: پرسشی مطرح است که چرا نهضتی که از پشتوانه مردمی برخوردار بود و اثرات الهام‌بخش مثبت منطقه‌ای و تا حدودی جهانی داشت و نیز مبارزاتش در مراحل اولیه نهضت، بخصوص از بعد حقوقی قرین موفقیت بود، نهایتاً به ناکامی انجامید؟

آیا نارسائی در سیاست خارجی عامل اصلی بود و یا فقدان وحدت نظر و اشتراک مساعی در میان نخبگان سیاسی کشور و یا جمع هر دو؟ پاسخ به این پرسش را شاید بتوان از آنچه که از تعریف سیاست مستفاد می‌شود، دریافت؛ چه اگر سیاست را فن و هنر تشخیص صحیح امکانات و استفاده مؤثر از آنها برای نیل به اهداف مورد نظر بدانیم، اولین نکته‌ای که به ذهن متبادر می‌شود این است که چه امکانات قابل استفاده در صحنه بین‌المللی در سال‌های مورد بحث وجود داشته است؟ ثانیاً تا چه حد تشخیص امکانات مورد بحث و نحوه بهره‌برداری از آنها درست بوده است؟

امکانات مساعد بین‌المللی

به‌طور کلی عوامل و امکانات مساعد بین‌المللی در آغاز حرکت نهضت عبارت بودند از:

۱- اثرات دگرذیسی ناشی از جنگ بین‌الملل دوم در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و تبلور جدید آن در اصول حقوق بین‌الملل، بویژه اصول و اهداف مندرج در منشور ملل متحد که بر اصول آزادی، حق تعیین سرنوشت و نفی نظام استعماری به هر شکل آن تأکید می‌کرد.

۲- دخالت روز افزون دولت‌ها در امر نظارت، کنترل و اداره امور اقتصادی برای تأمین رفاه عمومی جامعه از طریق ملی کردن صنایع و غیره - رویداد و روالی

که دولت‌های کارگری، سوسیالیستی و سوسیال دمکرات در برخی کشورهای اروپای غربی بعد از جنگ در پیش گرفته بودند و بعضی از کشورهای تازه استقلال یافته نیز بدین شیوه تمسک می‌جستند.

۳- بروز جنگ سرد و تقسیم جهان به دو بلوک سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک متعارض، به نظر می‌رسید امکانات مناسب برای دولت‌هایی که تمایل به سیاست موازنه منفی و یا عدم تعهد داشتند، ایجاد کرده است. در آن زمان از یک سو تصور می‌شد که مبارزات ضد استعماری حمایت یا تأیید اصولی شوروی را به همراه خواهد داشت و در نتیجه استفاده از دیپلماسی "قایق‌های توپدار" که دولت‌های استعماری اروپا در قبال جنبش‌های ملی به کار می‌گرفتند، دشوار شده است. در رابطه با ایران وجود مواد پنجم و ششم عهدنامه مودت سال ۱۹۲۱ ایران - شوروی، بویژه عامل باز دارنده در قبال چنین شیوه تلقی می‌شد. از سوی دیگر این تلقی وجود داشت که آمریکا با ادامه نظام استعماری سنتی اروپا در دنیای بعد از جنگ موافق نیست و اصولاً با توسل به چنین روش‌هایی نظر مساعد ندارد.

۴- آمریکا قویاً در پی آن بود که اصول مندرج در منشور آتلانتیک، ناظر به دسترسی آزاد به بازارها، منابع و آبراه‌های بین‌المللی تحقق پیدا کند. بخصوص در رابطه با دسترسی بلامانع به منابع جهانی از جمله منابع نفتی دو کنفرانس در سال‌های ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ - تحت عنوان کنفرانس بین‌المللی نفت - در واشنگتن برگزار شده بود که در این دو کنفرانس آمریکائی‌ها خواهان تغییر در امتیازهای انحصاری نفت بودند که به نتایج مورد نظر نائل نشده بودند. در مورد نفت ایران، مقامات شرکت نفت ایران - انگلیس با این درخواست موافق نبودند و تنها با فروش مقادیر زیادی نفت به قیمت ارزان به شرکت‌های طرف مذاکره بسنده کرده

بودند. به همین جهت اختلاف نظر بین دو دولت در این باره به نحوی ادامه داشت و در این رابطه شرکت‌های نفتی آمریکا برای تثبیت موقعیت خود و در عین حال در فشار قرار دادن انگلستان دست به تجدید نظر اساسی در مبانی حقوقی و اقتصادی امتیازهای نفتی زدند و الگوی جدیدی بر اساس اصل تنصیف (تقسیم نصف - نصف) ارایه دادند. این قاعده جدید که ابتدا در رابطه با دولت ونزوئلا اعمال شده بود، به قراردادهای نفتی با عربستان و کویت نیز تسری پیدا کرد؛ و عجب آنکه دولت انگلیس حاضر نبود این قاعده را در مورد قراردادهای نفتی خود رعایت کند و حتی شرکت نفت ایران - انگلیس در مذاکرات با ایران - به منظور اجرای مصوبه مجلس - در قبال درخواست‌هایی مبنی بر افزایش محدود سهم ایران شدیداً مقاومت می‌کرد. در نتیجه قرارداد "گس - گلشائیان" که مقارن برقراری اصل تنصیف تنظیم شده بود، فاقد وجاهت حقوقی و اقتصادی شناخته شد، زیرا با اصل پنجاه - پنجاه فاصله زیاد داشت.

۵- برخی از شخصیت‌های سیاسی فعال در وزارت خارجه آمریکا، چون جرج آلن سفیر سابق این کشور در ایران، هنری گریدی سفیر بعدی در ایران، و مک گی معاون سیاسی وزارت خارجه آمریکا بر آن بودند که یکی از متغیرهای مثبت در رابطه با استراتژی مهار یا متوقف نگه داشتن شوروی در مرزهای جغرافیایی و سیاسی، حمایت از ناسیونالیسم و تقویت دولت‌های ملی است. به همین جهت آنها حمایت نسبی از چین دولت‌ها را موافق منافع آمریکا می‌دانستند و درخواست‌های اقلیت در رابطه با ملی کردن صنعت نفت را با دید مثبت نگاه می‌کردند. همچنین تقویت و توسعه اقتصادی این گونه کشورها را برای تحقق مقصود امری ضروری تشخیص داده بودند و ملی کردن صنعت نفت را در این رابطه توجیه می‌کردند.

به‌علاوه برخی از افراد این گروه چون هنری گریدی طی مقاله‌ای در مجله "لوک" این نظر را تبلیغ می‌کردند که چون آمریکا مسئولیت مهار و انسداد شوروی را عهده‌دار است و انجام این مسئولیت استراتژیک هزینه‌های سنگین در بر دارد، لذا منطقی به نظر نمی‌رسد که دیگران انحصار بهره‌برداری از منابع کشورهای ذریبط را در اختیار داشته باشند و آمریکا سهمی در آنها نداشته باشد.

۶- با آنکه بعد از جنگ بین‌الملل دوم جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل دستخوش تغییر اساسی شده بود، مع‌هذا بسیاری از ملیون ایرانی کماکان آمریکا را به عنوان قدرت سوم تلقی نموده، مایل بودند به منظور خنثی کردن تحمیلات دولت‌های بریتانیا و شوروی این کشور را در ایران به نحو مؤثری ذی‌نفع و ذی‌مدخل نمایند. این نگرش که از آغاز زمامداری امیر کبیر در اذهان برخی از مسئولین ایرانی مطرح شده بود، بعد از جنگ بین‌الملل اول بیش از پیش زمینه مناسب پیدا کرد، بخصوص مخالفت آمریکایی‌ها با قرارداد تحمیلی ۱۹۱۹ به این نگرش قوت می‌بخشید. به همین جهت قوام‌السلطنه در دوران زمامداری خود، در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۴ با انعقاد قرارداد امتیاز نفت شمال با شرکت‌های آمریکائی استاندارد اویل آف نیوجرسی و سپس شرکت نفت سینکلر درصدد تحقق این مقصود برآمد، ولی به سبب مخالفت دولت شوروی و کارشکنی‌های دولت انگلیس، از جمله ایجاد حادثه سقاخانه آقا شیخ هادی که منجر به قتل کنسول آمریکا در تهران شد، حصول این مقصود عملی نگردید و حتی دکتر میلسپو که در این اوان برای تنظیم امور وزارت دارائی استخدام شده بود، به سبب کارشکنی‌های برخی از عوامل حکومتی مجبور به ترک ایران شد.

در پی اشغال نظامی ایران از سوی نیروهای بریتانیا و شوروی شاه وقت، رضا شاه طی نامه‌ای از روزولت رئیس جمهور آمریکا درخواست کرد با میان‌جیگری در این واقعه ضمن تأمین نظرات دول اشغال‌کننده، بیطرفی ایران نیز بنحوی رعایت شود. البته از آنجا که آمریکایی‌ها در آن زمان همکاری با شوروی را ضروری می‌دانستند، به این درخواست توجه نکردند. بعد از ورود نیروهای آمریکائی به ایران - تحت عنوان فرماندهی خلیج فارس - مقامات ایرانی وقت خواستار شدند که آمریکا به قرارداد سه‌جانبه ۱۹۴۲ (ایران - شوروی و بریتانیا) ملحق شود. آمریکا این تقاضا را اجابت نکرد، ولی سال بعد در اعلامیه سران سه دولت متفق به اصول مندرج در قرارداد سه جانبه تأکید کرد و بر حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران و اطلاق پل پیروزی به این کشور صحه گذاشت. فراتر از همه، آمریکا در غائله آذربایجان و خودداری شوروی از خارج کردن نیروهای خود از ایران - به موجب تعهدات مندرج در قرارداد ۱۹۴۲ و اعلامیه سران سه دولت - موضع قاطعانه‌ای به نفع ایران اتخاذ کرد. به علاوه حمایت آمریکا از یونان و ترکیه در چارچوب دکترین ترومن در سال ۱۹۴۷ بازتاب مثبت در محافل سیاسی ایران داشت. مضافاً آنکه برنامه اصل چهار ترومن از تبعات دکترین مزبور به شمار می‌رفت.

مجموعه این سوابق، همراه با موضع‌گیری‌های مثبت اولیه آمریکا در قبال ملی کردن صنعت نفت، سبب شد که رهبران نهضت ملی حمایت آمریکا را اصیل و جدی بگیرند و به‌عنوان یکی از امکانات مثبت وقت به نتایج آن دل ببندند. رهبران نهضت ملی با در نظر گرفتن شرایط و امکانات بین‌المللی بر آن شدند که اقدامات در رابطه با ملی کردن صنعت نفت منطبق با اصول و موازین حقوق

بین‌الملل و اصول و اهداف مندرج در منشور سازمان ملل متحد باشد. یعنی ضمن آنکه انتقال و اداره قانونی صنعت نفت را از یک کمپانی خارجی به دولت، جهت تأمین رفاه عمومی و توسعه اقتصادی به عنوان وضع ضروری اعلام داشتند، قویاً پایبندی خود را به پرداخت غرامت به شرکت مزبور، البته با در نظر گرفتن طلب‌های ایران و احتساب آن، پیش‌بینی کردند. به همین جهت آنها از ارجاع قضیه به دیوان بین‌الملل دادگستری لاهه و یاکشاندن آن به شورای امنیت از لحاظ حقوقی و سیاسی نگرانی خاصی نداشتند، بلکه بر آن شدند تا از سکوی خطابه چنین مراجع بین‌المللی برای آشنا و آگاه کردن جهانیان به حقانیت و مشروعیت اقدامات خود حداکثر استفاده را ببرند. چنانکه دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه علی‌رغم تلاش‌های دولت بریتانیا دایر بر اینکه اختلافات ناشی از ملی کردن صنعت نفت را اختلاف بین دو دولت تلقی می‌کرد و به همین جهت دیوان را صالح برای رسیدگی می‌دانست، این ادعا را تأیید نکرد و به عدم صلاحیت خود رأی داد. از طرف دیگر دولت بریتانیا مدعی بود که اقدام دولت ایران موجب به خطر انداختن صلح و امنیت بین‌المللی گردیده، لذا شورا باید در ایفای مسئولیت‌های پیش‌بینی شده در منشور اقدامات عاجل به عمل آورد.

ولی شورای امنیت نیز این ادعا را نپذیرفت و با در نظر گرفتن ماهیت حقوقی موضوع و طرح آن در دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه، هرگونه اظهار نظر را موکول به نتایج رسیدگی حقوقی دیوان دانست. به علاوه اقامه دعوی از سوی انگلستان در دادگاه‌های محلی توکیو، و نیز و رم به دلیل آنکه اقدامات ایران به‌طور مسالمت‌آمیز و منطبق با موازین بین‌المللی بود، مردود شناخته شد، تنها دادگاه عدن که تحت سلطه استعماری انگلستان قرار داشت، نظری متفاوت اعلام کرد.

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سؤالی که همواره در رابطه با سرنوشت نهائی نهضت ملی نفت مطرح می‌شود این است که چرا نهضت مزبور با وجود پشتوانهٔ مردمی و موفقیت‌های اولیه در صحنهٔ بین‌المللی دچار نافرجامی گردید؟ آیا علت این امر را باید نارسائی در نگرش‌ها و ارزیابی‌های دست اندرکاران سیاسی از مسائل و تعاملات بین‌المللی دانست؛ یعنی: خوش‌بینی بیش از اندازه دربارهٔ روش و نقش سیاسی برخی قدرت‌ها و آشنائی ناکافی نسبت به ماهیت سیاسی و ایدئولوژیک بعضی دیگر؟ و یا مهمتر از آن، ارزیابی‌های مبالغه‌آمیز از تضادها و رقابت‌های بین‌المللی و ضعف نظریات کارشناسی در خصوص مسائل مالی و اقتصادی بین‌المللی، از جمله آیین حاکم بر روابط شرکت‌ها و کمپانی‌های نفتی بزرگ - بویژه هفت خواهران - موجب نافرجامی نهضت شد؟ یا آنکه نقص بنیانی در فرهنگ سیاسی داخلی، چون عدم توسعهٔ سیاسی و فقدان وفاق میان نخبگان حاکم بر جامعه، نهضت را با شکست روبرو کرد؟

نارسایی در برخی ارزیابی‌ها در رابطه با امکانات خارجی

به‌طور کلی ارزیابی رهبران نهضت ملی از ساختار نظام سیاسی بین‌الملل و امکانات موجود واقع‌گرایانه بود، ولی آنچه سبب نارسائی در این ارزیابی‌ها شد، عدم توجه کافی به نقش متغیرهای وابسته بود. مثلاً گو اینکه به‌طور کلی جنگ سرد و اختلاف بنیانی بین شرق و غرب واقعیتی سیاسی بود و ظاهراً مقتضای منطقی نظام مانویستی جهان وقت ایجاب می‌کرد که شوروی به عنوان دژ سوسیالیسم و پایگاه ضد امپریالیسم حامی نهضت‌های ضد استعماری تلقی شود، ولی از لحاظ شوروی جهان سرمایه‌داری بر رقابت و کشمکش‌های درونی استوار بود، لذا رابطهٔ شوروی با آنها، بویژه قدرت‌های معتبر غربی، بر روال یکسانی استوار نبود،

دولت‌هایی چون بریتانیا و فرانسه ضمن عضویت در ناتو و همراهی و همگامی با آمریکا در رابطه با مسائل کلی، کیفیت روابطشان با شوروی تا حدودی متفاوت بود. از دیدگاه شوروی زمان استالین نهضت ملی نفت ایران قبل از هر چیز به عنوان بحران، تعارض و رقابت بین آمریکا و انگلستان تلقی می‌شد.

از نظر شوروی انگلستان امپریالیستی فرتوت و رو به زوال و در عین حال دارای سابقه‌سازی با روسیه بود، ولی آمریکا امپریالیستی جوان، حاد و چالشگر با انگیزه سلطه‌جویانه و هژمونی طلبانه محسوب می‌شد که در پی جانشینی بریتانیا در منطقه برآمده بود و خواهان گسترش استراتژی مهار شوروی توسط کشورهای همسایه با شوروی بود. بنابراین شوروی در پرتو این ارزیابی حفظ وضع موجود و استمرار حضور انگلستان را بر هر گونه تغییری که منتهی به حضور مسلط آمریکا می‌شد، ترجیح می‌داد. به همین جهت آنها حمایت از نهضت ملی را با تمام خصوصیت ضداستعماریش و جهت همت قرار ندادند و در شرایطی که ایران برای شکستن محاصره اقتصادی انگلستان نیاز به خرید نفت داشت و دولت‌هایی چون ژاپن و ایتالیا اقدام به خرید نفت از ایران می‌کردند، کشورهای اروپای شرقی هیچ یک گامی در این مورد برنداشتند و فراتر از آن در شرایطی که ایران در تنگنای مالی شدید بود، شوروی هیچ اقدامی برای پرداخت بدهی‌های خود به دولت دکتر مصدق نکرد و اسفبارتر آنکه حزب توده، به عنوان ستون داخلی فعال شوروی در ایران نیز به اشکال مختلف در جهت تضعیف و ناکامی نهضت ملی گام برمی‌داشت و طبق برنامه‌ای حساب شده شرایط را به نفع جناح‌های طرفدار انگلستان فراهم می‌کرد و عملاً به ادعای انگلستان مبنی بر خطر سقوط ایران به دامان کمونیسم و در نتیجه تضعیف حکومت دکتر مصدق صحنه می‌گذاشت.

از سوی دیگر در چارچوب نگرش استالین از دنیای مانویستی وقت، نهضت‌ها، جنبش‌ها و انقلاب‌های اجتماعی - سیاسی در صورتی که ملهم از ارزش‌های سوسیالیستی و به نحوی وابسته به مسکو و یا تحت کنترل و نفوذ حزب کمونیست نبودند، درخور اطمینان حساب نمی‌شدند، زیرا پذیرفته شده بود که سرنوشت نهائی آنها در تعاملات بین قدرت‌های غربی شکل خواهد گرفت. بر اساس این منطق از دیدگاه استالین شخصیت‌هایی مانند گاندی، نهر و مصدق چون ساخته و پرداخته ارزش‌های لیبرالیستی - بورژوازی غرب بودند، فاقد سرشت انقلابی به حساب می‌آمدند و نهایتاً در جبهه دنیای غرب و در مقابل جهان سوسیالیسم جای می‌گرفتند. گذشته از تمامی این مسائل، شوروی در فکر اخذ امتیاز نفت بود و سران آن کشور محاسبه می‌کردند که در صورت بقای حکومت نهضت ملی و ادامه سیاست موازنه منفی امکان دریافت امتیاز نفت در ایران متفی خواهد شد.

نارسائی دیگر در سیاست خارجی را باید در ارزیابی مبالغه آمیز اختلاف و رقابت بین آمریکا و انگلستان دانست. زیرا اندیشمندان طرفدار نهضت ملی در استثناهای سیاسی خود در خصوص رقابت بین آمریکا و انگلستان، با توجه به سوابق روابط آمریکا با ایران، دید رمانتیکی نسبت به این کشور داشتند و آن را پایبند به ارزش‌های دمکراتیک و حمایت از حقوق ملل ضعیف می‌پنداشتند و برای حمایت آمریکا از اهداف اعلام شده و نهضت ملی نوعی تداوم و پایداری قائل بودند. از سوی دیگر در رابطه با رقابت بین این دولت و انگلستان تا حدودی تحت تأثیر اطلاعات مکتبی (کتابی) مارکسیست‌ها از جهان سرمایه‌داری قرار داشتند و بر این باور بودند که در این رقابت قصد و نیت آمریکا خاتمه دادن به روش‌های استعماری و شبه استعماری بریتانیا از جمله منافع انحصاری تحمیل شده به ایران

است. به عبارت دیگر گمان می‌کردند که آمریکا در پی خلع بریتانیا، به عنوان استعمارگر پیر و از کار افتاده است تا به اصل اساسی سرمایه‌داری - اصل "قبول رقابت" - جامعه عمل ببوشاند و روابط تازه‌ای به مقتضای منطق نظام مزبور پدید آورد. برخی نیز می‌اندیشیدند که اگر آمریکا در طلب خلع کامل بریتانیا از منافع موجود نباشد، در تلاش جهت ایجاد نوعی مشارکت منصفانه در استفاده از منافع است.

آمریکا از آغاز حضور خود در صحنه سیاسی منطقه، بویژه در ایران، بر آن بود که موضع‌گیری در قبال نهضت ملی کردن نفت را در پرتو استراتژی کلان و در رابطه با مهار شوروی، جلوگیری از نفوذ کمونیسم و حفظ مقام و موقعیت بین‌المللی خود بنانهد. از این رو سیاست خارجی آمریکا در رابطه با دولت دکتر مصدق از ابتدا تا کودتای ۲۸ مرداد سه مرحله متفاوت را پشت سر گذاشت:

۱- در ابتدای امر آمریکایی‌ها معتقد بودند که مؤثرترین وسیله برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم در کشورهایی چون ایران تقویت ناسیونالیسم است. این نگرش بخصوص از سوی افرادی در وزارت خارجه آمریکا، چون مک‌گی معاون امور خاور نزدیک و شمال آفریقا، جرج آلن، سفیر سابق آمریکا در ایران، هنری گریدی، سفیر وقت این کشور در ایران، چارلز بوش و تا حدودی خود دین آچسون وزیر خارجه آمریکا تجویز و پیگیری می‌شد. در این مقطع زمانی ایالات متحده ایران را یکی از صحنه‌های رویارویی جنگ سرد تلقی می‌کرد. در ۱۹۵۰ اشتغال خاطر آمریکائیان در جنگ سرد علیه کمونیسم هنوز پدیده‌ای نو به شمار می‌رفت. در این هنگام دستگاه حکومتی پرزیدنت ترومن "از رشد و اشاعه کمونیسم در ایران بیشتر نگران بود تا حفظ منافع نفتی انگلستان." (۱)

در همین رابطه سرویلیام استرانگ معاون دائمی وزارت خارجه انگلیس طی نامه‌ای به سفیر آن کشور در واشنگتن فرق میان مواضع انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها را چنین توصیف کرد: "از نظر آمریکایی‌ها برای مبارزه با کمونیسم در ایران شرکت نفت انگلیس و ایران می‌تواند فدا شود، ولی برای ما امکان ندارد که اقدامات خود را از چنین موضعی آغاز کنیم." (۲) در وزارت خارجه آمریکا چارلز بوش معتقد بود که مصدق تنها کسی است که می‌تواند ایران را از کمونیسم نجات دهد (۳). جرج مک‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا، در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۳۰ به نمایندگان شرکت‌های نفتی آمریکا که به دعوت او به وزارت خارجه آمده بودند، اظهار داشت: اهداف ما بر حسب اولویت عبارتند از: حفظ صلح، حفظ ایران در اردوی غرب، تداوم صدور نفت و حراست از حقوق امتیازی در ایران و سایر نقاط جهان، تهدید کردن و فشار وارد ساختن به ایران می‌تواند منجر به قطع روابط ایران با غرب شود. در سال ۱۹۵۱ نگرانی مقامات سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا، سیا، این بود که موضع سرسختانه انگلیسی‌ها در مسئله نفت اوضاع را وخیم‌سازد، بحران طولانی‌تر شود و زمینه به ضرر غرب تغییر کند. حتی دین آچسون وزیر خارجه آمریکا نیز از "حماقت غیر عادی و مستمر شرکت نفت از لحاظ عدم درک ماهیت بحران شکایت می‌کرد" (۴) در مقابل این نگرش، انگلیسی‌ها شدیداً در پی القای این باور بودند که خروج آنها از ایران موجب تسلط کمونیست‌ها خواهد شد و به همین جهت نظر طرفداران حمایت از ناسیونالیسم در قبال کمونیسم را خام و بی‌قدر می‌انگاشتند. چنانکه شیرد سفیر انگلستان در تهران در گزارش خود به وزارت خارجه، در رابطه با هنری گریدی سفیر آمریکا در ایران، اطلاع داد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

"هنری گریدی آدم با هوشی است، ولی در عین حال فردی است

خودبین و میل دارد همان طور که به خیال خود منجی یونان و تا حد

کمتری هند بوده است، منجی ایران هم تلقی شود. " (۵)

آمریکا در پرتو این استراتژی شدیداً با هر گونه اقدام نظامی از سوی بریتانیا علیه ایران مخالف بود، چنانکه وقتی چرچیل در ۷ تیر ۱۹۵۱ در پیام خصوصی به پرزیدنت ترومن اشعار داشته بود که:

"وظیفه خود می‌دانم درخواست‌های دولت اعلیحضرت پادشاه

انگلستان برای دریافت کمک از جناب‌عالی را مصراً تکرار کنم. "

ترومن تنها به اعلام وصول پیام، بدون پذیرفتن هیچ تعهدی بسنده کرد. این طرز رفتار رئیس جمهور آمریکا بازتاب مذاکراتی بود که در پنج تیر در نشست شورای امنیت ملی آمریکا در باره مسئله ایران صورت گرفته بود. اشتغال فکری عمده شرکت‌کنندگان مزبور این بود که اگر مصدق موفق نشود قدرت خود را حفظ کند، خطر احتمالی پیروزی کمونیسم در ایران وجود دارد و به این نتیجه رسیده بودند که ایالات متحده باید از انگلستان بخواهد برای حل مناقشه نفت از توسل به زور خودداری نماید. زیرا آمریکایی‌ها از آن بیم داشتند که دخالت نظامی بریتانیا در آبادان موجب دخالت نظامی شوروی در آذربایجان بشود. گذشته از آن همان‌طور که گفته شد آمریکایی‌ها علی‌الاصول با توسل به دخالت مستقیم نیروی نظامی خارجی شدیداً مخالف بودند و به این موضع همچنان پایبند ماندند.

۲- موضع آمریکا در رابطه با حمایت از ناسیونالیسم در قبال کمونیسم و

پشتیبانی از دولت دکتر مصدق، بتدریج در جهت احراز نقش میان‌جیگری و در عین حال کمک‌هایی به نفع انگلستان به ظهور رسید. اولین تجلی این چرخش در

کنفرانس واشنگتن در باره مسائل حیاتی نفت، بویژه نفت ایران، ظاهر شد. در این کنفرانس که به اهتمام وزارت خارجه آمریکا برگزار گردید، جورج مک‌گی با دعوت از نمایندگان هفت کمپانی بزرگ نفتی و همچنین دولت انگلیس پیشنهادهایی از جانب دولت آمریکا درباره نفت ایران مطرح کرد که اهم آن عبارت بود از: موافقت اصولی انگلستان با ملی شدن نفت ایران، امضای قراردادی با دولت ایران به منظور ادامه کار شرکت نفت ایران - انگلیس به نمایندگی از طرف دولت ایران، تقسیم پنجاه - پنجاه درآمد و پرداخت غرامت از سوی دولت ایران.

مهمترین توافق در کنفرانس واشنگتن در مورد تقسیم بالمناصفه عایدات نفت بود؛ قرار شد به ایران یا هر کشور دیگر به هیچ عنوان حتی یک سنت بیش از پنجاه درصد حق‌السهم پرداخت نشود. در صورتی که اصل ملی شدن نفت ایران به صورت ظاهر مورد قبول انگلستان قرار می‌گرفت، ترتیبی داده می‌شد، که در نهایت همان اصل پنجاه - پنجاه رعایت شود. بدین ترتیب کنفرانس نفت واشنگتن چرخشی در سیاست نفتی آمریکا در قبال ایران به وجود آورد و زمینه همکاری میان لندن و واشنگتن را فراهم ساخت. از آن پس سیاستمداران آمریکایی به میان‌جیگران بین ایران و انگلیس تبدیل شدند. از نظر آمریکایی‌ها تلاش برای ملی کردن به هیچ وجه نمی‌توانست حاصلی بیش از اصل تنصیف به بار بیاورد؛ لذا به‌طور کلی برداشتی بود کاملاً متفاوت با آنچه ایرانی‌ها از اصل ملی کردن مد نظر داشتند. به عبارت دیگر در این مقطع دولت آمریکا بیشتر به خاطر نگرانی از احتمال پیشرفت کمونیسم در ایران، منتهای علاقه را به رفع بحران نفت و اعاده وضع عادی در ایران نشان می‌داد و بسیار مایل بود که هر چه زودتر اختلاف ایران و انگلیس حل شود. اما نه به طریقی که دولت و ملت ایران می‌خواستند. یعنی حاضر

نبود به استقلال ایران در اداره صنعت نفت و اختیار در فروش نفت در بازارهای جهان، و به‌طور خلاصه به ملی شدن واقعی صنعت نفت ترتیب اثر بدهد. بلکه بر عکس تلاش می‌کرد ایران را وادار کند که با شرکت کنار بیاید و منافع خود را با منافع شرکت‌های عضو کارتل بین‌الملل نفت تطبیق دهند. (۶)

این نقش جدید آمریکا با مسافرت اورل هریمن نماینده ویژه رئیس جمهور آمریکا به ایران به عنوان میانجی برای حل اختلاف ایران - انگلیس تبلور جدیتر پیدا کرد. هریمن در ایفای این مسئولیت کوشا بود؛ سعی می‌کرد نظر طرفین را به یکدیگر نزدیک و زمینه سازش را فراهم کند. ضمناً می‌کوشید به اصل پنجاه - پنجاه تقسیم منافع کوچکترین خدشه‌ای وارد نشود.

البته آمریکا در ضمن انجام این رسالت که ظاهراً حاکی از دوستی و خیرخواهی نسبت به دولت و ملت ایران بود، در پس پرده کمک‌هایی به طرف مقابل می‌کرد که مهمترینشان عبارت بود از: منصرف کردن مشتری‌های احتمالی آمریکائی از معامله با شرکت ملی نفت ایران، منظور کردن کمک‌های دامنه‌دار در حق شرکت سابق و فراهم آوردن ترتیبات فوق‌العاده برای جبران کمبود نفتی که از دسترس شرکت مزبور خارج شده بود. هریمن در ملاقات با مقامات ایرانی اعلام داشت که به عنوان میانجی و صاحب اختیار از جانب شرکت نفت انگلیس و ایران نیامده است، بلکه فقط می‌خواهد محیط را برای یافتن راه حل مساعد سازد و در این رابطه نظرها و پیشنهادات جدید ایران را به طرف مقابل منتقل کند. نمایندگان ایران در مذاکرات با هریمن سوابق امر را برای وی توضیح دادند، مخصوصاً کوشیدند به او بفهمانند که نهضت ملی کردن نفت مسئله‌ای داخلی است و هیچ ربطی به تشویق و ترغیب شوروی ندارد. ضمناً به او گفتند که اگر قانون ملی شدن نفت اجرا نشود، شوروی

تقاضای خود برای تحصیل امتیاز نفت شمال را تجدید خواهد کرد و با قدرتی که عناصر افراطی به دست خواهند آورد، دشواری‌های سیاسی بسیاری ایجاد خواهد شد. عنوان کردن این مطلب از جانب دولت بدان سبب بود که اثر تبلیغات انگلیسی‌ها خنثی شود و نماینده رئیس جمهور آمریکا در یابد که مساعدت در امر ملی کردن نفت ضرورتی عملیاتی است. هریمن لزوم حسن نیت از هر دو طرف را واجب شمرد و سعی کرد توافقی بین طرفین ایجاد کند. البته برخی از محافل انگلیسی بر آن بودند که مسافرت هریمن به ایران، مذاکره کنندگان ایرانی را نسبت به حفظ مواضع خود جریت‌تر می‌کند و باعث فزون طلبی آنها خواهند شد.

نهایتاً پس از یک هفته مذاکره، ایرانی‌ها فرمولی به عنوان نظر قطعی دولت به هریمن تسلیم کردند تا مبنای مذاکره با دولت انگلستان قرار گیرد. به موجب فرمول مزبور در صورتی که دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق نفت انگلیس و ایران اصل ملی‌شدن صنعت نفت را به رسمیت می‌شناخت، دولت ایران حاضر می‌شد با نمایندگان دولت انگلیس به وکالت از طرف شرکت سابق وارد مذاکره شود. مقصود از ملی‌شدن صنعت نفت پیشنهاد کمیسیون مخصوص نفت مجلس شورای ملی بود که در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ به تصویب نمایندگان رسید و حکم قانون پیدا کرد. دولت اعلام آمادگی کرده‌که حاضر است راجع به طریق اجرای قانون تا آنجا که به منافع انگلیس مربوط است وارد مذاکره شود.

هریمن در بازگشت به لندن از جریان و نتیجه مذاکراتش اظهار خوش‌وقتی کرد، شخصاً مضمون فرمول مزبور را به اطلاع دولت انگلستان رساند و بدین‌سان زمینه را برای شروع مذاکره بین دو دولت آماده نمود. سه روز بعد کاردار انگلستان در تهران نظر دولت متبوع خود مبنی بر قبول اصل ملی کردن صنعت نفت و انجام

مذاکرات براساس فرمول پیشنهادی ایران را اعلام داشت و متعاقب آن هیئتی به ریاست ریچارد استوکس وزیر مشاور و مَهردار سلطنتی جهت انجام این مقصود به تهران اعزام شد. نامبرده حامل پیشنهادات هشت ماده‌ای جدیدی بود که به سبب مغایرت با قانون ملی نفت مورد موافقت ایران قرار نگرفت.

هریمن هنگام خروج از ایران در نامه‌ای به عنوان دکتر مصدق ضمن تأسف از شکست مذاکرات، توجه دولت ایران را مجدداً به بعضی نکات اساسی مربوط به بازرگانی بین‌المللی نفت جلب کرد و یادآور شد که ادامهٔ فعالیت نفت ایران و استفاده از حداکثر عایدی ممکن، مستلزم توجه به این نکات است.

۳- متعاقب شکست مذاکرات ایران و انگلیس، دولت به اخراج کارمندان انگلیسی شرکت نفت از آبادان پرداخت که به منزلهٔ ریشه‌کنی استعمار یکصدوپنجاه سالهٔ بریتانیا در ایران تلقی شد و شهرت و محبوبیت فراوان هم در داخل و هم در سراسر منطقهٔ خاورمیانه به دست آورد. به موازات آن، ناکامی انگلیس در شکایت به شورای امنیت، تعطیل کنسولگری‌های انگلیس در سراسر ایران، پیروزی مضاعف ایران در دادگاه لاهه و قیام ملی ۳۰ تیر همه و همه حاکی از موفقیت‌های سیاسی برای دولت دکتر مصدق بود، ولی آمریکا در پرتو حوادث جدید، بویژه پیروزی حزب محافظه کار در انتخابات انگلیس، بتدریج از بیطرفی و میان‌جیگری دور شد و به سوی مشارکت و همکاری با انگلیس‌ها سوق پیدا کرد. زیرا دولت محافظه‌کار به ریاست چرچیل، به محض احراز مسئولیت هم خود را بر تغییر دادن سیاست "بیطرفی" آمریکا - از طریق سهم ساختن آنان در نفت ایران - قرار داد. ایدن وزیر خارجهٔ جدید در جلد سوم خاطراتش تحت عنوان "دایرهٔ کامل" می‌نویسد:

"روزی که من عهده‌دار وزارت خارجه شدم، آبادان را از دست

داده بودیم. ما را از ایران بیرون کرده بودند و قدرت نفوذ ما در سراسر خاورمیانه به شدت متزلزل شده بود ... در این باره می‌اندیشیدیم که با این اوضاع و احوال چگونه باید روبه‌رو شد، مطمئن بودم که نخست باید به منشاء دردسر و ناراحتی‌های خود، یعنی به مسئله نفت پردازم. فقط کنار آمدن با مصدق به هر قیمت که شده است. از ترس اینکه مبادا حادثه بدتری پیش آید و کمونیست‌ها جای او را بگیرند، سیاست ناشی از یأس و نومیدی بود. من این را نمی‌توانستم بپذیرم و نیز معتقد نبودم که در ایران یا باید مصدق را پذیرفت یا کمونیسم را.

لازم بود این عقیده را به درستی برای دولت آمریکا توضیح داد، زیرا در نظر داشتم با دولت آمریکا زمینه‌اشترکی که بتوانیم روی آن بایستیم بیابم. من از کمک‌هایی که سیاست بیطرفی آمریکا در مناقشه نفت به مصدق می‌کرد دلواپس و نگران بودم. دولت ایران آشکارا استدلال می‌کرد که آمریکایی‌ها از او حمایت می‌کنند. اگر این جریان ادامه می‌یافت همه چیز را با خودش می‌برد. تصمیم گرفتیم با آقای آچسون بزودی مذاکره کنیم. خوشبختانه در یکی از جلسات مجمع عمومی سازمان ملل که آن سال در پاریس تشکیل شد، فرصت این گفتگو را به دست آوردم. طی ده روزی که در پاریس بودم من و آچسون پنج بار درباره ایران گفتگو کردیم. در ابتدای مذاکرات نظریات ما درباره آینده ایران سخت متفاوت بود. هنگامی که گفتگو آغاز شد، مصدق هنوز در آمریکا بود و دولت آمریکا مایل بود اگر

امکان داشته باشد قراردادی با او ببندد. آمریکایی‌ها گمان می‌کردند که شرایط پیشنهادی او را تخفیف داده‌اند. ما نمی‌توانستیم با آخرین پیشنهاد آمریکا که ظاهراً متضمن کنار گذاشتن کارشناسان انگلیسی از ایران و تسلیم کردن یک دارایی بسیار گرانبهای انگلیسی بود موافقت کنیم و نیز نمی‌توانستیم اصل مصادره بدون غرامت را بپذیریم. به نظر من عدم توافق بهتر از یک توافق بد بود.

شب هفتم نوامبر دو مشاور ما از لندن آمدند و دستورهایی را که به تصویب نخست وزیر و هیئت دولت رسیده بود با خود آوردند. ما مخالفت‌های خود را با پیشنهادات آمریکا توضیح دادیم آمریکایی‌ها از ما پرسیدند چه راه حل دیگری را عملی و قابل قبول می‌دانیم. آن وقت من پیشنهاد خود را دایر به شرکت دادن آمریکایی‌ها در بهره‌برداری از نفت ایران مطرح کردم.

به مذاکره کنندگان آمریکایی می‌گفتم که در سراسر این ماجرا مصدق آمریکا را علیه انگلستان به بازی گرفته است. این بازی باید موقوف شود. من معتقد بودم سهم شدن آمریکاییان در نفت ایران تنها راه حل مسئله است...بیانیه مربوط به اصولی را که در لندن طرح کرده بودم به آمریکایی‌ها دادم و موافقت شد که دیگر موضوع تشویق مصدق برای اقامت بیشتر در واشنگتن مطرح نشود. ما دربارهٔ اعلامیه‌ای که می‌بایست هنگام عزیمت مصدق از آمریکا منتشر شود و خود مسئله‌ای به شمار می‌رفت بحث کردیم. بدین ترتیب هر دو طرف نقطه نظرهای متفاوتی را که دربارهٔ آیندهٔ ایران داشتیم شناختیم

و در زمینه‌های دیگر به یکدیگر نزدیک شدیم. تصمیم گرفتیم عاقلانه آن است که قبلاً هیچ‌گونه اعلامیه‌ای از طرف دولت انگلستان منتشر نشود. موافقت کردیم که به اتفاق آمریکا این فکر را دنبال کنیم که به وسیله بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه ترتیبی درباره ایران داده شود. "

بدین سان در حالی که دکتر مصدق در واشنگتن پس از هشتاد ساعت مذاکره با جرج مک‌گی معاون وزارت خارجه آمریکا به توافقی درباره واگذاری موقت پالایشگاه آبادان برای مدت دو سال به هلندی‌ها و به کار انداختن آن به وسیله کارشناسان هلندی نایل شده بود، ایدن در پاریس توانست با طرح پیشنهاد سهیم کردن آمریکا در نفت ایران، توافق مزبور را کأن لم یکن کند.

بعد از توافقات مورد بحث طرح‌های پیشنهادی مشترک ترومن - چرچیل و آیزنهاور - چرچیل از آنجا که مبتنی بر حضور انگلستان در منابع نفتی ایران بود و با اصول مندرج در قانون ملی شدن صنعت تفاوت اساسی داشت، مورد قبول ایران قرار نگرفت. از دیدگاه مصدق و برخی از یارانش هدف ملی کردن صنعت نفت بیش از آنکه اقتصادی باشد سیاسی بود و آن هم معطوف بود به پایان دادن به سلطه و نفوذ استعماری یکصد و پنجاه ساله بریتانیا در ایران. به همین جهت مصدق خیزش برای ملی کردن صنعت نفت را یک رنسانس سیاسی می‌دانست. این نکته از دیدگاه برخی مقامات انگلیسی و آمریکائی نیز پنهان نبود. چنانکه لسلی فرای معاون اداره شرف در وزارت خارجه انگلیس در این باره گفت :

"ما در ایران با ناسیونالیسم پرشور و هیجانی روبرو هستیم که به

جنبه‌های مالی ملی کردن نفت که در صدد اجرایش هستند چندان علاقه‌مند نیست. " (۷)

پرتال جامع علوم انسانی

در همین راستا یکی از صاحب‌نظران آمریکایی می‌گوید :

مصدق و مشاورانش بشدت درگیر مبارزه منفی با انگلستان بودند، در نظر آنان جنبه‌های اقتصادی مسئله اهمیت چندانی نداشت. هدف خستگی ناپذیر آنان این بود که مطمئن شوند صنعت نفت ایران دیگر هیچگاه به صورت حربه‌ای در دست هیئت حاکمه مورد حمایت انگلیس، به منظور باقی ماندن در مسند قدرت و اعمال کنترل سیاسی، استفاده نخواهد شد.

خود مصدق در دادگاه نظامی این موضوع را به عنوان اولویت پذیرفت و گفت دولت قادر بود بدون هر گونه درآمدی از نفت به حیات خود ادامه دهد. نمی‌خواهم بگویم که درآمد نفت وضع اقتصادی مردم ایران را به طور قابل ملاحظه تغییر نخواهد داد، ولی این درآمد وقتی به نفع ما خواهد بود که از مبارزه در راه آزادی دست بکشیم. ما نمی‌توانیم آزادی را با درآمد نفت مبادله کنیم. به همین جهت برای مصدق قبول هر راه حلی که منتهی به اعاده حضور و نفوذ انگلستان می‌شد، قابل قبول نبود و حفظ اصالت نهضت ولو به قیمت سقوط دولت برای او ارجح بود و همین راه را نیز انتخاب کرد. در نتیجه نظری که در بهار ۱۳۳۰ از جانب نورمن هیلر فرای، رایزن شرق سفارت انگلیس در تهران ابراز شد، دو سال بعد تلویحاً مورد قبول دولت‌های انگلیس و آمریکا قرار گرفت:

"ما هرگز به توافقی با مصدق نایل نخواهیم شد، چون فکر او در مسیر دیگری کار می‌کند. بنابراین باید سعی کنیم او را تغییر دهیم و

با جانشین او وارد مذاکره شویم" (۸)

بدیهی است در آن تاریخ نورمن هیلر به ابزار و امکانات داخلی برای سرنگون

کردن دولت دکتر مصدق اطمینان داشت و اگر آن روز به دلایلی تحقق این مقصود عملی به نظر نمی‌رسید، دو سال بعد با همراهی دست اندرکاران کودتای ۲۸ مرداد جامعه عمل پوشید.

اینک پرسشی که مطرح است این است که تا چه حد عوامل مخالف داخلی در ناکامی نهضت تأثیر داشتند، آن هم نهضتی که از پشتوانه مردمی برخوردار بود و اثرات الهام‌بخش منطقه‌ای و تا حدودی جهانی داشت و در مراحل اولیه از لحاظ حقوقی و سیاسی در بعد بین‌المللی قرین موفقیت بود؟

به‌طور کلی موفقیت یک کشور در قبال چالش‌های خارجی بستگی به دو معیار دارد: یکی سازگاری با موازین، هنجارها و منطق بین‌الملل وقت، و دیگر وفاق و اجماع داخلی". به عبارت دیگر هر قدر وفاق و اجماع میان نخبگان، الیت حاکم، روشنفکران و آگاهان سیاسی جامعه مستحکمتر باشد، امکان استفاده از فرصت‌ها و رفع موانع در صحنه بین‌الملل بیشتر خواهد بود. برعکس در صورتی که جامعه‌ای از درون دچار تشتت، اختلاف و چندگانگی در رابطه با اهداف ملی خود باشد، در قبال چالش‌های برون مرزی ناتوان است و نهایتاً پذیرای تحمیلات خارجی خواهد شد. گشتی گذرا در تاریخ دویست ساله اخیر ایران روشن می‌سازد که عمده دلیل نافرجامی‌های پی‌درپی در سیاست خارجی کشور به سبب عدم وفاق و اجماع ملی میان الیت و نخبگان حاکمه جامعه بوده است. این واقعیت موجب گردید که ملت تاریخی ایران نتواند آن چنان که باید و شاید خود را از چنبره توقف تاریخی رهائی بخشد و تلاش‌های استقلال طلبانه و اصلاح جویانه آن مکرراً با ناکامی روبرو گردید. بدون تردید نهضت ملی کردن صنعت نفت و سرنوشت نهائی آن نیز در

همین مقوله جای می‌گیرد. زیرا این نهضت زمانی که خیزش خود را آغاز کرد و راه خود را در پیش گرفت، هر چند توانست با بهره‌گیری از فرصت‌ها و رقابت‌های خارجی به موفقیت‌های نسبی نیز دست یابد، ولی از آنجا که از درون جبهه داخلی در معرض مخالفت‌ها، کارشکنی‌ها و دسایس گوناگون از سوی شاه و دربار، ارتش و شهربانی، نمایندگان و سناتورهای وابسته و احزابی چون اراده ملی، عدالت، وطن، وحدت، آریا، سومکا، زحمت‌کشان ملت ایران، از یک طرف و حزب توده از طرف دیگر همراه و همگام با مطبوعاتی مانند: آتش، آرام، ادیب، اقلیم، ایران امروز، به سوی آینده، پهلوان، جانسپاران میهن، چلنگر، خروش ایران، داد، رزم، رأفت، زندگی روز، ستاره، سحر، سیاسی (کی‌به‌کیه) شهباز، صدای مردم، صدای وطن، طلوع، طوایف، فرمان، قیام‌ملی، مصلحت، مهر ایران، نوای ملت، وظیفه، هور، شاهد و غیره که اکثر آنها به موجب اسناد مکشوفه از خانه ریچارد سدان رئیس سابق شرکت نفت، از شرکت کمک مالی و حتی مقالاتی تنظیم شده علیه دولت دکتر مصدق دریافت می‌کردند، قرار داشت. همین امر یعنی فقدان وفاق و اجماع الیت و نخبگان داخلی نه تنها نهضت را از حصول پیروزی نهائی بازداشت، بلکه در پرتو اتحادی نامقدس پدیده‌های فوق‌الذکر بانی و باعث کودتایی شدند که از خارج کنترل می‌شد.

عامل داخلی دیگری که اثر منفی در روند بالنده نهضت ملی داشت، مسئله تعاملات عاطفی و احساسی میان دست‌اندرکاران سیاست وقت بخصوص اعضای اولیه جبهه ملی بود.

بدون تردید انتظارات و توقعات عاطفی مقتضای گریز ناپذیر جوامع سنتی و نیمه‌سنتی است. در چنین جوامع که تفکرات سیاسی - اجتماعی نهادینه شده وجود

ندارد، عوامل عاطفی شکل‌های گروهی، خانوادگی و غیره در چگونگی تقسیم‌کار و مسئولیت‌ها نقش عمده‌ای دارد. بدیهی است در صورتی که در این نوع جوامع نکات مورد بحث رعایت نگردد، به نحوی سبب دل‌تنگی، جدایی و چه بسا دشمنی می‌شود؛ بخصوص در رابطه با افرادی که در زمرهٔ پیشگامان و متقدمان حرکت سیاسی به شمار می‌روند. مثلاً یکی از دلایل دل‌تنگی اولیهٔ حسین مکی از دکتر مصدق، دعوت نکردن از وی برای عضویت در هیئت همراه دکتر مصدق به شورای امنیت سازمان ملل متحد بود. در این رابطه ناظرزاده کرمانی جهت دلجوئی از مکی و رفع کدورت به وجود آمده، در سخنرانی خود در مجلس شورای ملی، توجه دکتر مصدق و حسین مکی را به این دو بیت شعر جلب کرد:

خطاب به دکتر مصدق : تند مران ای دلیر ره شاید که خسته دلی در قفای قافله باشد.

و اشاره به مکی : دوست نباید زدوست در گله باشد مرد نباید که تنگ حوصله باشد

و به همین نهج انتظارات در رابطه با تقسیم مناصب و مقامات و یا عدم اجابت درخواست‌ها و توصیه‌ها نیز به نوبهٔ خود در پیدایش شکاف سیاسی بی تأثیر نبوده است؛ بخصوص در شرایطی که اهداف والای همگانی در پیش است، نکته سنجی، باریک بینی و وسواس سیاسی بیش از حد در رابطه با هم‌زمان و هم‌سنگران قرین مصلحت نخواهد بود.

نهضت ملی کردن صنعت نفت صرفاً یک وسیله بود برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی و یا همان‌طور که دکتر مصدق اظهار داشت یک رنسانس سیاسی بود برای ملت ایران. عامل دیگر شکست نهضت مزبور فقدان مبانی ایدئولوژیک بود، در نتیجه ضرورت سیاسی، ایجاب می‌کرد که برای قانون نه ماده‌ای ملی کردن

صنعت نفت نوعی قداست سیاسی قائل شوند، به طوری که قانون مزبور در پرتو تأکیدات و تبلیغات مورد بحث از وسیله به هدف تبدیل و هرگونه عدولی از این قانون به عنوان خیانت به نهضت تلقی شود، بخصوص که گروه‌های مخالف مترصد فرصتی بودند تا صداقت دولت مصدق در مبارزه ضد استعماری را مورد تردید قرار دهند و خیزش تاریخی مورد بحث را منبعث از خواست و درخواست خود قدرت استعماری مورد خطاب نهضت ملی عنوان کنند. همین امر سبب شد که دولت قویاً پایبند به رعایت و اجرای اصول مزبور شد و از هرگونه تغییر موضع در رابطه با قانون نه ماده‌ای خودداری ورزید. حتی برخی از گروه‌های مخالف چون حزب توده در آغاز طرح مسئله ملی کردن گذشته از صنعت نفت ایران ظاهراً متقاضی ملی کردن صنعت نفت بحرین نیز شده بودند. طراحان بیخرد این درخواست گذشته از کارشکنی در جریان نهضت ملی کردن صنعت نفت بر آن بودند تا با کشاندن بحران به منافع آمریکایی‌ها در بحرین و بین‌المللی کردن مسئله، ناکامی نهضت را در همان ابتدای امر محقق سازند. بعلاوه در جوامعی که توسعه سیاسی نهادینه نشده است دولت‌ها تا حدودی اسیر شعارهای تبلیغی خود قرار می‌گیرند و دیگر عدول از آنها برایشان به آسانی میسر نیست.

برای جامعه ایران در زمان مصدق که توسعه نیافتگی سیاسی از ویژگی‌های آن بود و از طرفی دولت وقت می‌کوشید اصول لیبرالیستی قویاً رعایت گردد، ضمن آنکه وفاق و اجماع داخلی اکثر نخبگان سیاسی را به همراه نداشت و در عین حال در معرض دسایس و مخالفت‌های دائمی گروه‌های چپ و راست و حامیان خارجی آنها قرار داشت، امکان عدول از شعارهای اعلام شده بویژه سازش به هر شکل با دولت استعماری انگلستان امری آسان نبود.

از دیگر عوامل داخلی که تا حدودی اثر منفی در سرنوشت نهضت داشت، فقدان نیروی سازمان یافته مدافع و حامی نهضت بود. تجارب تاریخی نشان داده که جنبش‌ها و نهضت‌های ملی و ضد استعماری وقتی در مقابل گروه‌های مخالف

سازمان یافته و یا برخی نهادهای داخلی مجهز به ابزار زور و خشونت قرار می‌گیرند، ضمن اتکاء به پشتوانه مردمی که امری لازم و ضروری است، ولی کافی نیست، باید به ایجاد نهاد پشتیبانی قانونی سازمان یافته پردازند تا در صورت مواجهه با بحران‌های سازمان داده شده توانائی ایستادگی و رویارویی داشته باشند. ولی از آنجا که دولت دکتر مصدق شدیداً پایبند به موازین قانونی و دموکراتیک بود و بر آن بود مردم ایران را به اصول و هنجارهای نظام لیبرال دموکراسی آشنا سازد، از قبول هر گونه پیشنهاد در خصوص ایجاد یک نیروی سازمان یافته مردمی مدافع نهضت خودداری می‌کرد و آن را مغایر با اصول و ارزش‌های اعلام شده خود و نهضت دانست.

سرانجام، مهمترین عامل داخلی مؤثر در نافرجامی نهضت، عدم وفاق، نبود وحدت ملی و وجدان ملی و اجماع داخلی بود، همان پدیده شومی که طی یکصد و پنجاه سال گذشته سبب عمده ناکامی مصلحان و اصلاح طلبان این ملک و ملت بوده و آن زمان به شکل جدیدی ظاهر می‌شد. خود مصدق در نطقی که در ۱۷ شهریور ۱۳۳۰ در مجلس شورای ملی ایراد کرد، جامعه سیاسی - اجتماعی را دارای سه جریان عمده و متفاوت شناخت:

"در این مملکت سه عقیده هست: اول عقیده هواخواهان سیاست انگلیس. پیروان این عقیده می‌گویند تا دولت انگلیس منافی از این مملکت نبرد، هرگز راضی نمی‌شود که از استقلال این مملکت دفاع کند. باید دولت انگلیس ببرد تا آن منافع او را مجبور کند که از استقلال این مملکت دفاع کند.

من اینجا سؤال می‌کنم که دولت انگلیس که به استقلال این مملکت هیچ وقت عقیده نداشته، چطور می‌تواند به چیزی که عقیده نداشته اقدام کند؟ دولت انگلیس همان دولتی است که در قرارداد ۱۹۱۹ وقتی دولت شوروی از صحنه سیاست این مملکت خارج شد،

با دولت ایران قرارداد تحت الحمایگی بست. در ماده اول می‌گوید دولت ایران مستقل است و دولت انگلیس آزادی او را تأمین می‌کند. در ماده دوم می‌گوید قشون این دولت و در ماده سوم مالیه این مملکت باید تحت نظارت و تفتیش دولت انگلیس واقع شود. من از آقایان می‌پرسم یک دولتی که عقیده به استقلال مملکتی داشته باشد، چگونه قراردادی با این دولت منعقد کرده است؟ دولت انگلیس در همه جا باید از خود عمالی بگمارد که این منافع تأمین شود، این عمال در همه جا هستند، نمی‌توانند نباشند. عمال انگلیس در مجلسین، در دولت، در جامعه و ملت، در دربار، همه جا وجود دارند.

عقیده دوم مربوط به اشخاصی است که تمایل به مرام چپ دارند. این اشخاص چون قادر نیستند که مرام خود را عملی کنند - چون افکار مردم با این مرام مخالف است - استمداد از دیگران می‌کنند. بنده عرض می‌کنم که هیچ کس قادر نیست در این مملکت نفوذی غیر از نفوذ ملت ایران را وارد بکند. این مملکت باید به حال خود بماند. این مملکت باید استقلال خود را در مقابل دول مجاور اعم از بزرگ و کوچک حفظ کند، هیچ دولتی حق ندارد مستقیماً یا به وسیله افرادی که مرام او را تبلیغ می‌کنند، در این مملکت دخالت کند.

عقیده سوم، عقیده وطن پرستان ایران است، آنهایی که می‌خواهند ایران عظمت تاریخی خود را حفظ کند. پیروان این عقیده می‌گویند دولت ایران هر چه دارد، باید در دست خودش باشد. نفت هم یکی از آن چیزهایی است که مال ملت ایران است و باید در دست ایران باشد؛ مراد از دست ایران این است که کسی از این عایدات سوء استفاده نکنند. (۹) "

خلاصه آنکه از یک سو اختلاف، تشتت و عدم وفاق و اجماع لازم برای پیروزی در مبارزه ملی و ضد استعماری و از سوی دیگر اتحاد نامیمون عناصر چپ و راست که از آن به عنوان اتحاد توده - نفتی یاد شده از مهمترین عوامل داخلی در رابطه با ناکامی مبارزات مردم ایران برای احقاق حقوق حقه خود بود، این عدم وفاق که از تجلیات خاص آن کودتای پادشاهی علیه نخست‌وزیر قانونی خود بود، از همان زمان مبانی مشروعیت سلطنت شاه را از میان برد.

۲۹ اسفند روز تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت تجلی دیگری از سرنوشت مردمی بود که طی دو قرن اخیر بویژه از انقلاب مشروطیت برای اصلاح ساختار سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه خود به منظور سازگاری با منطق و شرایط زمان و نیل به زیست با سرافرازی و خلاقیت و احراز جایگاه مطلوب در صحنه بین‌الملل متناسب با تاریخ، تمدن و افتخارات گذشته خود در تب و تاب، کوشش و کوشش و تکاپو بودند. مردمی که احساس می‌کردند ناروا گونه مغبون تاریخ شده‌اند، لکن دارای شایستگی و توانائی بالقوه برای جبران مافات و آفت‌های زمان هستند، مردمی که تلاش‌های مکررشان هر بار به دلیل نقص بنیانی فرهنگ سیاسی نخبگان حاکم، همراه با تمهیدات و تحمیلات خارجی نافرجام مانده بود تا اینکه در پرتو چند سالی آزادی نسبی سیاسی داخلی و فراتر از آن دگرذیسی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و حقوقی ناشی از جنگ بین‌الملل دوم، متبلور در اصول حقوق بین‌الملل بویژه اصول و اهداف منشور ملل متحد، فرصت‌ها و امکانات تازه‌ای برای خیزش سیاسی جدید فراهم گردید. این بار ملت ایران زیر لوای نهضت ملی کردن صنعت نفت، حرکت تازه‌ای را جهت نیل به استقلال

سیاسی و اقتصادی واقعی در پیش گرفت و به پیروزی‌های سیاسی و حقوقی در مجامع بین‌الملل دست یافت و تا حدودی اثرات ویژه منطقه‌ای و بین‌المللی به جای گذاشت، اما دریغاً که این بار نیز به علت توسعه نیافتگی سیاسی بخصوص فقدان وجدان و وحدت‌ملی در میان الیت حاکمه پیروزی‌های اولیه آنچنان که باید و شاید به نتایج مورد نظر منتهی نشد و نهایتاً نهضت دچار سترونی و نافرجامی سیاسی گردید. امروزه قدرت‌های خارجی ذی‌مدخل در کودتای ۲۸ مرداد به اثرات زیانبار کودتای مزبور از لحاظ توسعه سیاسی در جامعه ایران اذعان کرده، در مقام نوعی عذر خواهی برآمده‌اند. با اینکه عوامل داخلی کودتا به تبع همان اعمال غیر ملی و نامردمی‌ها به نوعی مجازات تاریخی دچار شدند.

نهضتی که برخاسته از مردم باشد و رهبران آن با صداقت، درستی و عاری از ریا و سالوس در خدمت منافع مردم، ملت و تاریخ خود بوده‌اند، ولو آنکه در نتیجه دسایس، نامردمی‌ها و نامرادی‌های داخلی و خارجی، آن چنان که باید و شاید به اهداف و مقاصد مورد نظر خود دست نیافته باشند، ولی این چنین نهضت‌های مصلوب شده چون قلب‌تپنده در تاریخ ملت‌هایشان جاودانه بوده و همواره الهام‌بخش نسل‌های آینده خواهند بود.

شک نیست راه و روش برخاسته از تاریخ و فرهنگ خلاقه و انسانی یک ملت بی‌پیرایه‌ترین و رستگارت‌ترین راه و روش برای نیل به استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی واقعی و احراز جایگاه مطلوب در صحنه بین‌المللی و مشارکت سازنده در توسعه مترقیانه تمدن بشری است.

:

- ۱- رامش سنگوی، آریامهر شاهنشاه ایران، لندن، انتشارات مک میلان، ۱۹۵۸، ص ۳۰۲.
- ۲- پرونده ۵۲۹ / ۱۳۷۱ / ۹۱ وزارت خارجه بریتانیا.
- ۳- اسناد روابط خارجی ایالات متحده آمریکا، صص ۲۱۴-۲۰۹.
- ۴- حضور در آفرینش، لندن، انتشارات همپلتون، ۱۹۷۰، ص ۵۰۱.
- ۵- پرونده‌های ۳۷۱ / ۹۱۵۳۵ و ۹۱۵۵۳ وزارت خارجه بریتانیا.
- ۶- فؤاد روحانی؛ تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، صص ۱۷۲-۱۷۱.
- ۷- ویلیام راجر لوئیس، امپراتوری بریتانیا در خاورمیانه طی سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۴۵، اکسفورد، انتشارات کلاروتون، ۱۹۸۴، صص ۶۴۲-۶۴۰.
- ۸- نامه مورخ ۲۴ نوامبر نورمن هیلر به جیمزگیبل: اسناد وزارت خارجه.
- ۹- عبدالرضا هوشنگ مهدوی، روزهای افتخار، لشکر کشی نافرجام انگلیس به ایران در سال ۱۳۳۰، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۵، صص ۳۱-۲۳۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی